۱۳۱۷
۱۷۴۹۷

اشعار عرفانی

فارسی

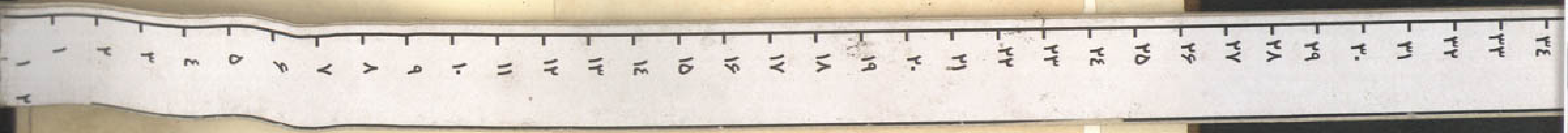
از جلوه

۱۳۱۷

اشعار عرفانی
منسوب
به
جلوه




کتابخانه
مجلس سنا



بسم الله الرحمن الرحیم

حمد فزون زانچه با کون و کانیست

لایق درگاه حضرت سبحانست

ان آن حمدیکه خود ستاید خود را

لایق درگاه او چه بر آن شانست

هر دمی از کون صد چه هر دمی از کون

چندان حمدی که برتر از چه پیداست

ممکن ممکن حمد لایق واجب

چون تو کیشی وفا در این اساسست

پس صلوات و سلام زین حمد افزون

از جهة کیف و کم که بی پایانست

احمد و آل کرام و اولادش را

تحفه لایق از حضرت رحمنست

ضعف صلوة و سلام ایشان نفرین

منکر شانرا که مظهر شیطانست

زان سپس از بهر عارف از می و باده

فاش و عیان سازم آنچه را که نهانست

جلوه واجب که جام باده نشانست

جلوه واجب ٥٥ — جام باده ٥٦

واجب مختفی ولیک جلوه عیانست

کسب صفا کرد جام باده ز ساقی

دو کف ١١٠ — جان جام باده ١١٠

یا دو کفش جان جام باده نشانست

شد دو کف او ز جام آینه ساقی

دوکف ١١٠ — جام آینه ١١٠

جلوه در او کرده و بخود نگرانست

جلوه

جلوهٔ واجب وجود اول و جانش

جلوهٔ واجب ٥٥ — وجود اول ٥٥ — جان وجود اول ٥٦

شد دو کف اندر دو مزاو را جانست

در کف سخن کن کلتا یدیه یمین

این دو کفش واحد و یمین عنوانست

دوکف ١١٠ — یمین ١١٠

جلوه الله ز جام آینه پیدا است

جلوه الله ١١٠ — جام آینه ١١٠

نفس نبی شد علی یمین میزانست

علی ١١٠ — یمین ١١٠

مختفی ظاهر وجود جلوه کند چون

پنجه مختفی ٥٣ — بعد آنجا و سه چو چهار است ٥٤

تابع او جان جمله خلق جهانست

پرده برانداز ز اسرار نهفته

چه نهفته

۵۳

جلوه احمد ضیاء کون و مکان است

احمد

۵۳

برهمه ممکن اب الوجود احمد شد

احمد	اب الوجود
۵۳	۵۳

اسم اب الکون با علیش قرابت است

علی	اب الکون
۱۱۰	۱۱۰

متحد اند این دو نفس یکدیگر این دو

فی الخبر یا علی انت نفسی

انفسا طرفه شاهد از قرابت است

وفی التنزیل قل تعالوا ندع ابنائنا وابنائکم ونسائنا

ونسائکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة [illegible] علی

[illegible]

لعنة الله علی الکاذبین

اب نه بر ایجاد غیر احمد و این دو

احمد	اب الایجاد
۵۳	۵۳

موجد علة برای عالمیان است

احمد علی	علة موجده
۱۶۳	۱۶۳

احمد در ماسوی اجل وجود است

احمد	اجل وجود	وجود اجل
۵۳	۵۳	۵۳

واو و جیم او ز واو و دال رهاست

اسم وجود مشتمل بر دو واو است

واو اول جیم صفه دارد یعنی وجود اول و صادر اول جلوه

واجبیست انوجود اول و جلوه واجب مصداق او

احمد است و چون ممکن است و ممکن منع از نقیض

نمیکند والا واجب خواهد بود نه ممکن لان المنع من النقیض

مخصوص بالواجب پس بلا مهمله بحکم الملازمه نقیض اینوجود
اول وجود ثانی که ضد جلوه واجب و نقیض اواست باید
متوجد شود واو دوّم وجود رمز اینوجود دوّم و دال او رمز ضد
جلوه واجب بودنست که اضداد احمد و اتباع انها مصداق
اویند واحمد چون وجود اولست حرف اول جلوه که جیم است
رمز گرفته واضداد او چون وجود دوّم اند واو دوّم و دال که
حرف دوم ضد است رمز بوده و لیس فی الوجود الامکانی
الا هذان الوجودان اعنی وجود الجلوه و نقیضه و صورة الدال کالید

کاید	دال
۳۵	۳۵

کیاد و هوشان ابلس

کیاد
۳۵

اواست حبیب وجود واجب و قران

احمد
۵۳

ازره تشبب نازلش درشان است

حبیب وجود واجب
۵۳

هرکه بود ماسوی حبیب طفیلی است
کو متنعم ازاو بریزه خوان است

طفیلی
۱۳۹

ماسوای حبیب گزنه
۱۳۹

گشته زمین با سکون که مسکن او شد

برخی او گشته چرخ و چرخ زنان است

دربر او خرقه جواهر انجم

خلعت این خدمت از قدیم زمان است

بسته کمر بهر خدمتش چو همیشه

بسته مرصع کمر ز کاهکشان است

از همه مصداق الحبیب همین است

جمع هر دو احمد	جنه	زبر
۵۳	ی م	ج
	۵۰	۳

صورة و معنی جیم جلوه همان است

نیست محبوب غیر جلوهٔ وجهش

محبوب — جلوه وجه

۵۸ — ۵۸

احمد و آلش ز وجه بس عنوانست

احمد و سیزده آل او — وجه

۱۴ — ۱۴

محبوب الله غیر وجه علی نیست

محبوب الله — وجه علی

۱۲۴ — ۱۲۴

آل محمد ز وجهش شرح و بیانست

آل محمد

۱۲۴

واجد و واجب بس احمد آمده و چار

واجد الواجب — احمد و چهار

۵۷ — ۵۷

نسل عرف الرب در خمسه انعرفانست

عرف الرب — محمد علی فاطمه حسن حسین

۵۸۳ — ۵۸۳

طالب واجب بس احمد و واحد

طالب واجب — احمد و واحد

۵۴ — ۵۴

کو همه حسن آشکار و نهانست

زبر واحد — پینه واحد — جمع هر دو

۱۹ — ۱۴۹ — ۱۶۸

واجب مطلوبش هم وجود علی شد

مطلوب الواجب

۱۳۰

واحد با او که شعر از صنوانست

وجود علی و واحد

۱۳۰

کنز کمال آمده بصورة و معنی

واحد و ممکن از او کمال نشانست

کنز کمال — زبر و صورة واحد

۱۶۸ — ۱۹

معنی و پینه واحد — جمع هر دو

۱۴۹ — ۱۶۸

واحد ثانی چون بوده مظهر کمال

واحد ثانی محمد — ممکن از او بس کمال در دامانست

۹۲

از وی ممکن بکمال در دامانست

الکمال

۹۲

اول او مظهر کمال وجود است

واحد اول علی

۱۱۰

ایجاد از وی بکمال ز هر انست

کمال وجود — کمال ایجاد

۱۱۰ — ۱۱۰

نام وی از مالک وجود سخن گو است

علی　　مالک وجود

۱۱۰　　۱۱۰

اکمل او از وی آشکار و عیان است

اکمل وجود

۱۱۰

حرف الف رمز واحد و علی اندر

تنه الف　　علی

۱۱۰　　۱۱۰

تنه از کشف رمز کرده ضمان است

احمد و جنس الف کرده گوید　　وجه مرا حرف دوست و زد بابست

حب الواجب احمد منو ده زان حب

احمد　　حب الواجب

۵۳　　۵۳

خلقت عالم شد و بپای جهان است

احمد را از بنا بیان فصیحت

احمد　　بناء

۵۳　　۵۳

کاین ذات از و اش جنس بنا عنوان است

جاز.

جانب ممکن پیام واجب احمد

احمد

۵۳

آمد و احمد همه پیام نشانست

پیام

۵۳

شد بناء الواجب از چهار و محمد

بناء الواجب　　محمد و چهار

۹۶　　۹۶

گویا به وجه خمس بنیان است

اصل بجه خمسه است

۵

ایماء احمد شد و بحضرت واجب

احمد

۵۳

ایماء راست و نیست ذکر و پیامست

ایماء

۵۳

واجب دوم بود که شد نبی و من

۶۲　　بنی　　من

۶۲　　۶۲

حق پنهانست و فحمی از همکانست

حق　　پنهان

۱۰۸　　۱۰۸

جان نمودی گذر بجانب ممکن

احمد
۵۳

درپی او سوی ممکنات روانست

جز پی احمد ممکنات چه کار است

جان علی که بعد از احمد است جانست و وزیر اوست
۵۴

جانرا با میم احمدش پیمانست

احمد جلم با میم ممکن وصل شده است علی که بعد از احمد است و جانست چون پیمان اخوة و تبعیه با احمد دارد بحکم اخوة و تبعیه احمد عقب احمد در ممکنات امده که وجود بردند و حیوة یافتند

او است ز واجب تمام خلق زاوند

احمد
۵۳

واجب والد ابو الوجود سانست

واجب والد ۵۳ ابو انجه ۵۳ [illegible]

احمدش این حق که واجبش شده والد

واجب را لم یلد مناسب شانست

او طلب واجبست و مطلب واجب

احمد ۵۳ طلب واجب ۵۳ مطلب واجب ۹۳

نام ویش با یکی چه او زبانست

محمد و یکی
۹۳

نسبت این دو در اتحاد دو لفظ است

منکشف از صورت زبان و دهانست

زبان ۶۰ دهان ۶۰

فوز در امکان مکان کند بر این دو

فوز ۹۳ محمد و یکی ۹۳

جز بر این دو برای او نه مکانست

واسطه واجب این دو اند در امکان

واسطه واجب | محمد و یکی
۹۳ | ۹۳

زین دو زکوة آنچه در وجود عیان است

زکوة واسطه واجب | عیان
۱۳۱ | ۱۳۱

اهل امکان همه زکوة علی اند

اهل امکان
۱۴۸

نفس محمد علی زهر دو نشان است

زکوة علی
۱۴۸

آمده احمد علی زکوة وجودش

علی | زکوة وجود احمد
۱۱۰ | ۱۱۰

زین سبب از همه حفظ او قربانیست

واسطة الواجب شد آل محمد

واسطة الواجب | آل محمد
۱۲۴ | ۱۲۴

وجه علی را پس آن هر دو صفاتش

وجه علی
۱۲۴

قد جمع الفوز فی الوجود لدیهم

الفوز | لآل محمد
۱۲۴ | ۱۲۴

بر طلب فوز حب شان عنوان است

طلب فوز | حب آل محمد
۱۳۴ | ۱۳۴

مطلب واجب نه غیر آل محمد

مطلب الواجب
۱۲۴

مطلب او جمله آل او ممکناست

آل محمد
۱۲۴

شاهد معنی برای دیده چنین

بینه شاهد | رب
۲۰۲ | ۲۰۲

معنی شاهد که رب عالمیانست

محمد | علی | جمع هر دو
۹۲ | ۱۱۰ | ۲۰۲

ز علی و دو حسن نام نشانست

علی و دو حسن

زینب بدر همه نامها ۱۲۹۲

ما حصل معنی زکوة نماء است

محمد ص   نماء

۹۲   ۹۲

فعل محمد ص نماء و جای امان است

امان

۹۲

داده امان و دهد نماء محمد ص

حی محمد ص   محمد حی

۱۱۰   ۱۱۰

حی محمد علی که نفس مکان است

علی

۱۱۰

جلوه واجب وجود اول جانش

جلوه واجب   وجود اول

۵۶   ۵۶

شد چو علی بر محمد ص او هم جان است

جان وجه احمد   جان جلوه واجب علی

۱۱۰   ۱۱۰

احمد و چار است رمز جلوه واجب

جلوه واجب   احمد و چهار

۵۶   ۵۷۱

رمز سه بید ا علی که جان نهانست

در جلوه واجب که تجاوز نیست ایکه رمز سر علی است
که جانست ظاهر نشد و پنهانست محرره

نیست شش علی هیچکه جدا ز محمد ص

ظاهر اگر بوده ورنه نهان است

شاهد بهر بیان قصد صحیح است

شاهد   قصد صحیح

۳۱۰   ۳۱۰

ذکر علی و محمد ص ش بمیان است

پنه شاهد   محمد علی

۲۰۲   ۲۰۲

گشته فصیح الکلام صورة شاهد

شاهد   فصیح الکلام

۳۱۰   ۳۱۰

معنی شاهد چه خوش فصیح بیانست

پنه و معنی شاهد   محمد علی

۲۰۲   ۲۰۲

شاهد معنی ز رب سر یره سراید

پنه شاهد   رب

۲۰۲   ۲۰۲

صورة رب را الهی این ز دو ورد زبانست

محمد ص علی

۲۰۲

بر دو بنا گشته رب سر بره رب دو

باکه دو واست رب را او مبنی است
و بر دو حرف مبنی است

محمد علی
۲۰۲

این دو ملزا ز دو دو اش نه این و نه است

در بر رب این دو هم مقام و مکانند

کس بر رب غیر این دو اش نه مکانش نیست

غیر علی هر که شد بجای محمد

میزان جالس جای محمد
۲۲۶

آیه رده ز رب نزول بساط نشست

آیه رده
۲۲۶

منزلهٔ عجل دارد آنکه کند جای

منزلهٔ عجل
۲۳۵

جای علی در خلاف رب بپا نشست

دعو

وصف وجودی که برده منزلهٔ عجل

وجود منزلهٔ عجل
۲۵۴

مردود از قرب حضرت سبحانیست

مردود
۲۵۴

گشته مسلمانی و نفاق در او جمع

مسلمانی نفاق
۲۳۱ ۲۳۱

نامش با این دو واو آمیزانیست

وجه نفاقست نصب عجل و دیگر وجه

وجه نفاق
۲۴۵

هر که نموده است نصب عجل روانیست

نصب عجل
۲۴۵

بنیة الله را علی و امامی است

بنیة الله علی امامی
۲۰۲ ۲۰۲

ذکر ضمیرش بس این ستوده بیانیست

بینه غیر محمد و علیم نیست

بینه الله محمد علی جمع هر دو
۲۰۲ ۹۲ ۱۱۰ ۲۰۲

نفس محمد علی یک این اثبات است

واجب نفسش کی برده ذاتی وحده
ذکر علی و محمدش بر زبان است

صورة رب شد گواه معنی الله

نفس واجب محمد علی
۲۰۲ ۲۰۲

رب
۲۰۲

معنی الله بلفظ رب نگر است

بینه الله
۲۰۲

اول من آمن محمد شاهد

اول من آمن محمد شاهد
۳۱۰ ۳۱۰

امده بر صدق او چه او خود زاست

اول من آمن از شهادة علی

اول من آمن
۲۱۸

شاهد صدقش هم از دل و هم جاست

علی ابن ابیطالب
۲۱۸

۸۷

شاهد قولی که دل همره او است

می رود پیش و پس کشیده عناست

اول من آمن از علی نشود دور

اول من آمن
۲۱۸

زین ابیطالبش نکو پیداست

علی ابن ابیطالب
۲۱۸

او است که نایب مناب همه نبی حق

علی ابن ابیطالب نایب مناب نبی
۲۱۸ ۲۱۸

کرده بر او انما همین برهان است

لایق جای نبی نشد بجز او کس

انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الآیه

علی ابن ابیطالب
۲۱۷

لایق جای نبی پس این میرزاست

لایق جای نبی
۲۱۷

شاهد منه نمود به شیه را رب

منه شاهد　　رب

۲۰۲　　۲۰۲

وزعد وی اصل مفسده گویا نیست

شاهد　　اصل　　مفسده عمر

۳۱۰　　۳۱۰　　۳۱۰

شاهد منه به جز علی محمد

منه شاهد　　علی محمد

۲۰۲　　۲۰۲

منه شاهد احسن البرهان است

فعلی شاهد منه لانه نفسه

غیر علی کس بحق نبوده وار حق

علی　　بحق

۱۱۰　　۱۱۰

ابن ابی طالب اشکار وعیا نیست

ابن ابیطالب　　حق

۱۰۸　　۱۰۸

اسم وی وکنیه مظهر مع حقند

علی ابن ابیطالب　　مع حق

۲۱۸　　۲۱۸

بهر مجمل الحق این دو جا ومکان است

علی ابن ابیطالب　　مجمل الحق

۲۱۷　　۲۱۷

مظهر این اسم وکنیه آیه رب شد

علی ابن ابیطالب　　ایه رب

۲۱۸　　۲۱۸

اوصفه الواجبی که درامکان نیست

صفه الواجب

۲۱۸

ایه کبری مفاد برز وجودش

ایه کبری

۲۴۸

باده ویک زاده های پاک بروانیست

وجود علی بن ابیطالب ویازده اولاد طاهرین

۲۴۸

واجب عکس ولایه علی آورد

ولایه علی

۱۶۲

پس اصلش راهم این ولایه بنا نیست

عکس واجب

۱۶۲

بان عکس اندر پیش مقام وطلب نیست

عکس　　۱۵۰

عام مجمل　　۱۵۰

مکن از این رو بیان عکس نمود

جلوه الله علی نموده که از عکس

علی	جلوة الله
۱۱۰	۱۱۰

اصل من و یازده ز فرزندانبست

اصل	علی و یازده
۱۲۱	۱۲۱

واجب مثلش الممکنات نماید

مثل واجب	الممکنات
۵۸۲	۵۸۲

چونکه از این عکس در جمیع نشانشست

خوانده رسولش بحکم بلّغ مأمور

قول من اینست و این مرا فرمانست

یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل

فما بلغت رسالته

کافی مظهر علی کرده و واحد

کافی	علی و واحد
۱۱۱	۱۱۱

فعل کفی را علی همی میزان است

کفی	علی
۱۱۰	۱۱۰

واجب نفسش محمد و علی آمد

نفس واجب

۲۰۲

الفنا زین اضافه طرفه بیابست

محمد و علی

۲۰۲

جلوه وجه علی سریزه واجب

پنجه واجب	جلوه وجه علی
۱۶۸	۱۶۸

منوی مر واجب الوجود شش بهاست

منوی واجب الوجه

۱۶۸

منوی خود را عیان ز جلوه کش

کرده روشن اشاره نشینه ۱۶۸

فی قوله سبحانه یا ایها الرسول بلغ ما انزل من ربک الآیه

وجه علی جلوه گر ز آل محمد

وجه علی
۱۲۴

گشته و آلش از وجه او مستوا بیت

آل محمد
۱۲۴

معرفتش علة وجود جهان شد

پی من لکی اعرف خلقت ورا بیت

ذات وی از ممکنات چون شده مخفی

مخفی عکسش بر او ره عرفا بیت

شد ز همه ممکنات احسن تقویم

عکس و آب
۱۶۲

انسان کاین عکس را محل و مکا بیت

انسان
۱۶۲

وندر انسان کمال شد بنهایه

انسان ۱۶۲ نهایة کمال ۱۶۲

زین رو اندر وی اقوئیه عیا بیت

اقوئیة
۱۶۴

مخفی در باطن حجاب شد انسان

پنبه حجاب ۱۶۲ انسان ۱۶۲

آنچه شود کشف زین نهفته نشا بیت

واجب عکس کل حسن و هم حسن

او ز حسن الوجود ز کثرت ذا

غیر و آب ۱۶۸ کل حسن ۱۶۸ فاعلیه ۱۶۸ هم حسن ۱۶۸

حسن شد از جلوه جمال سخنگوی

حسن ۱۱۸ — جلوه جمال ۱۱۸

جلوه این حسن ظاهر از انسانست

جلوه حسن ۱۶۲ — انسان ۱۶۲

عرفان حاصل شود ز جلوه مخفی

گر نکند جلوه از کجا عرفانست

جلوه احمد ز مخفی آمده پیدا

پنه مخفی ۵۳

احمد از مخفی آشکار و عیانست

احمد ۵۳

مخفی واجب چو شد عیان ز می حسنست

پنه واجب ۱۶۸

زو همه صنع وجود وجد کنانست

می حسن ۱۶۸

حسن

حسنش چون در وجود جلوه نماید

انسان ۱۶۲

انسان در جلوه اش گزیده مکانست

جلوه حسن ۱۶۲

انسان انسان که گشت مست قدح می

انسان ۱۶۲ — قدح می ۱۶۲

مست از او عالم و نشیط جهانست

واندر انسان حسین عشره حسن است

نه فلک حسن را برابر او دورانست

یا علی رمز عشره عشره حسن است

حی علی شد حسین که عشره مکانست

حسین ۱۲۸ — حی علی ۱۲۸

حسین حسن مع الیاء والیاء رمز العشره والیاء فی علی رمز

عشره الحسن لان علیا جلوة الله الکامله وحسین سره مظهر عشره

الحسن والجلوه الکامله

کما تری لانه مظهر آیاته

کما فی الحدیث القدسی

برده حسین پس باوج حسن مکان را — حسین ۱۲۸ — اوج حسن ۱۲۸

رسته از او حسن و حب حسن پیاست — حسین ۱۲۸ — حب حسن ۱۲۸

عشق بود فی الحقیقه لازمه حسن — بینه وحقیقه عشق ۲۰۱ — لازمه حسن ۲۰۱

عشق پی حسن بالطبیعه رواست

تاج

ابن علی را حسین چه عشق بود فعل

عشق

۴۷۰

حسن علی و حسین ز عشق عیان است

فعل حسین بن علی

۴۷۰

کرد تنزل علی چو عشق بیان کرد

یا به تنزل ز قاف را به خوان است

لام علی شین شود بگاه تنزل

حرکه نازل ز عین لطیف بیان است

وجه چه حرکه کند برای تنزل

باقی اجزا منزل الارکان است

مرکز را چون اهل قرب وجه گزیدند

او ز تحرک منزّل دگرانست

فعل حسین بهر عشق مظهر ازان شد

چون ز نزول علی حسین عنوانست

صورة و معنی حسن کرده حسین جمع

مبنه حسین حسن
۱۲۸ ۱۱۸

مظهر اوّل کمال در امکانست

اوّل کمال حسین
۱۲۸ ۱۲۸

جلوه حسن از ولایة علی است

جلوه حسن ولایه علی
۱۶۲ ۱۶۲

جلوه وجه بقا
۱۶۲

وجه بقا نیز ز ولایه جلوه کنانست

مخلص

ممکنش اندر میان دو وجه هلاکت

ممکن وجه هلاکه وجه هلاکه جمع هر دو
۱۵۰ ۵۷ ۵۷ ۱۵۰

جادو برای هلاک در امکانست

امکان هلاک هلاک جمع هر دو
۱۱۲ ۵۶ ۵۶ ۱۱۲

وجه علة بر دو هلاک و فنا را

مبنه علة
۱۰۲

ایمان از این درون علة نهانست

ایمان
۱۰۲

واجب باقی و وصف خویش شنید و

سوی بقا هر که دوست داشت روانست

دانه ایمان ولایة علی و حق

دانه ایمان ولایه علی
۱۶۲ ۱۶۲

اندر باغ وجود دانه نشانست

امن و جود از علی برند خلایق

علی ۱۱۰ — امن وجه ۱۱۰

پیش محمد همه متاع امان است

محمد ۹۲ — امان ۹۲

نزد علی با یکی امان وجود است

امان وجود ۱۱۱ — علی و یکی ۱۱۱

ایمنی از این دو در وجود عیان است

ایمنی ۱۱۱

احمد بعدش چه جز وجود علی نیست

بعد احمد ۱۲۹ — وجود علی ۱۲۹

معطی او شد و لیس امن ستانیست

معطی ۱۲۹

بعد محمد مصداق کنز کمال است

بعد محمد ۱۶۸ — کنز کمال ۱۶۸

مظهر حسن الوجود در امکان است

حسن الوجه ۱۶۸

۱۸۵

آمده چون کل حسن بعد محمد

بعد محمد ۱۶۸

بهر محمد فراز حسن مکان است

کل حسن ۱۶۸

بعد محمد نه غیر نفس محمد

ازره نفسیه کل حسن بیان است

عبد محمد از آنکه تابع مولی است

عبد محمد ۱۶۸

بالتبع از کل حسن جلوه کنان است

کل حسن ۱۶۸

کنز کمال آمد ازره تتمه

کنز کمال ۱۶۸

مظهر حسن الوجود از این عنوان است

حسن الوجود ۱۶۸ — وجود الحسن ۱۶۸

مهمان مؤمن محی با و است سزاوار

مومن ۱۳۶ مهمان ۱۳۶

لازم قبل از همه امان مهمانست

مهمان پی میزبان بگیرد صورة

علی ۱۱۰

غیر علی میزبان که بر مهمانست

میزبان ۱۱۰

صاحب خوان میزبان نعمت و سجاد

میزبان ۱۱۰

مالک او جز علی نه در امکانست

علی ۱۱۰

مؤمن چون گشته جلوه گاه محمد

مؤمن ۱۳۶ جلوه محمد ۱۳۶

حی محمد علی هم این هم است

جلوه ۱۳۶ امان ۱۳۶ [illegible]

ور مؤمن جلوه امان شده ظاهر

مؤمن ۱۳۶ جلوه امان ۱۳۶

خود را زاین جلوه از هلاک رهاست

تابع متبوع را همیشه مطیع است

در پی متبوع را همیشه رواست

وجه علی از جمیع آل محمد

وجه علی ۱۲۴ آل محمد ۱۲۴

هر جا آرند جلوه جلوه کنانست

دانه ایمان ولاء آل محمد

دانه ایمان ۱۶۲ ولاء آل محمد ۱۶۲

بر دهد از آنچه که اصلش است

حسن بود در وجود آیهٔ ایمان

حسن ۱۱۸ — ایه ایمان ۱۱۸

هیئت چو شد حسن هشتی امان است

جلوهٔ حسن از ولایهٔ علی آورد

جلوه حسن ۱۴۲ — ولایه علی ۱۴۲

خط امان همه کرا ولایه مکان است

هرکه ندارد ولاء آل محمد

ولاء آل محمد

۱۴۲

جلوه حسنش نه واز امان نگران است

جلوه حسن

۱۴۲

طالب آینه حسن و آینه گر هست

طالب آینه

۱۱۸

حسن بر صاحبش ز دیده نهفت است

حسن

۱۱۸

۱۳/۱

آینه را خلق کرد الله و افکند

اینه ۴۴ — الله ۴۴

عکس در او خود بعکس خود نگر است

آینه را چون نمود خلق نخستین — مبدء ایجاد را بوی میزان است

اینه ۴۴ — مبدء ایجاد ۴۴

آینه اش جلوه حبیب شد احمد — باده و سه را بشرح جلوه نمانست

اینه جلوه حبیب ۴۴ ۴۴ — احمد ۵۳ — احمد و ۱۳ آل او ۴۴ — آینه ۶۶

وجه شد این چارده که آینه گشته

وجه ۱۴ — احمد و سیزده آل او ۱۴۰

دیده خود از روی واز او بتجلی عیان است

ما صدق مبدء وجودش احمد

مبدء وجود ۴۴ — احمد و سیزده آل او ۴۴

باده و سه آل او بصدق بیان است

باده جان جلوه حبیب شد احمد

باده جان ۴۴ — جلوه حبیب ۴۴

باده و سه آیهٔ الوجود نشان است

ایة الوجه ۴۴ — احمد و بضعه آل او ۴۴

مخفی واجب که مست از او شده ممکن

پنه واجب
۱۶۸

شد چو می حسن و مست از اوش جهان است

می حسن
۱۶۸

جلوه حسن از ولایه علی آورد

جلوه حسن ۱۶۸ — ولایه علی ۱۶۲

در خم کاین می خم غدیر مکان است

کاهی تعبیر از او شود می امکان

می امکان
۱۶۲

باده ممکن گهی براش نشان است

باده ممکن
۱۶۲

گر حقیقه کنی اضافه تو می را

یا که حقیقه باو هم یکسان است

هر دو نماید محبة علی انکش

می حقیقه ۲۷۳ — حقیقة می ۲۷۳

ابن ابی طالب آیه عرفان است

محبة علی ابن ابی طالب
۲۷۳

باده او حلش بهر حزب علی شد

باده حقیقه ۲۳۵ — حقیقه باده ۲۳۵ — حزب علی ابن ابی طالب ۲۳۵

کابن ابی طالبش نکو تبیاست

باده و می را چو فرض شد بخم انداخت

خم غدیر این می از خمش میاست

این می اصلست و مدبه خم ار افزود

می اصل
۱۷۱

گر علی نام من می است سبحان

می سبحان
۱۷۱

امده بعدش می نقیض وتشکیل

می نقیض　تشکیل　ممتنع بالوجود

۱۰۱۰　۱۰۱۰

الممتنع ازوی وجود بر عنوان است

کومی فرعش که منوجد پی اصلست

می فرع

۴۰۰

ممکن ازاو در مدینه نقصان است

مدینه نقصان

۴۰۰

پتعه بامنکر این مدینه نقصان

پتعه بامنکر　مدینه نقصان

۴۰۰　۴۰۰

شارب این می بس این مدینه مکانست

می فرع

۴۰۰

اولش می ز محمد ده و ده و سر تن

می دان　محمد و ۱۳

۱۰۵　۱۰۵

آتش جا دان چهارده مبداست

این می دان علة وجود جهان شد

می دان　علة　محمد و ۱۳

۱۰۵　۱۰۵　۱۰۵

چارده بس علة وجود جهانست

علة بود بجز کمال ظهوری

کمال ظهوری　علة

۱۰۵　۱۰۵

از ده و چار انچه چارده جانانست

جانان　محمد و ۱۳

۱۰۵　۱۰۵

هستی شد جان و جمع جان جانان شد

چارده بر هر چه ممکن امد جانست

مخفی واجب که نام برده می حسن

پنه واجب　می حسن　۱۶۸　حسن الوجود

۱۶۸　۱۶۸

مظهر حسن الوجود در امکانست

گویا از صاحب وجوب وجود است

صاحب وجوب الوجود

۱۰۸

حاکی از کل حسن گاه بیان است

کل حسن   حسن الوجود

۱۰۸   ۱۰۸

مالک کنز است حاوی او به نصاب است

مالک کنز   حاوی نصاب

۱۰۸   ۱۰۸

کنز کمال و زکوة فرض از آن است

کنز کمال

۱۰۸

کنز زکاتش کمال ظاهر و نونش

حرف نصاب از زکوة زاعواست

کون و مکان از زکوة او شده ایجاد

زکوة کنز کمال — زکوة مالک کنز

۲۰۶   ۲۰۶

قدر زکوتش وجود کون و مکانست

وجود کون و مکان   اسپار کره ۵

۲۰۶   ۲۰۶ ذرا

واجب قصدش جز این زکوة نبوده

زکوة کنز کمال   ایجاد کون مکان

۲۰۶   ۲۰۶

قصد واجب از این همین میرزاست

قصد واجب

۲۰۶

حسن مرکب ز حا و سین بود و نون

دل شده سین در وجود دل سلطست

هست کمال اتحاد صورة و معنی

سین زبر و پنه در او یکسانست

واو وجود اندر او برتبه عشری

کرده مکان و کمال عشره مکانست

در دل انسان مکان سین شد و گوید

حرف کمالش مکان دل انسان است

سین بود از سیر رمز و تا نکند سیر

انسان کی جانب کمال روا بشت

سیر یمینی همه حیوة و وجود است

سیر یساری بنون نفی کشان است

سیر یمینی بجا جب شده سالک

یمن علی
۱۱۰ ۱۱۰

بهر یمن با علی و فاق و قران است

سیر یساری بسوی نون نقیص است

رمز یسار انچه جلوه دگر است

یسار جلوه ۲۲۶ دیگر دیگر
۲۷۱ ۲۷۱

منزله عجل ار یسار بلد شد

یسار بلد منزله عجل
۲۷۱ ۲۷۱

او و صفاتش در او گزیده مکان است

معنی حسن است نفی سیر یساری

نون و ی از سیر طرفه نشان است

می نکند عشرة وجود در او

سیر یمین را حیوة و جب عنوان است

صورة و معنى چه اتحاد کرمنند

وصف کمال این مقام را نگر است

شد زبرش شصت سین و پینه اش شصت

ما حصل یا و نون همین میر است

صورة س شصت و پینه او یا و نون جمع یا و نون شصت است پس صورة
و معنی سین هر یک شصت اند و متحد اند پس سین که صورة و معنی
او متحد اند دارای کمال و حرف کمالست

هست کمالی عیان که زبر می حسن

زبر می حسن — پینه می حسن

۱۵۸ — ۱۵۸

صورة و معنی درا و هم یکسان است
بلا

طالب می را از او یم آمده نازل

ما حصل چم جلوة این دستاست

واجب یم داد و بر و ممکن از او می

واجبش آن شان و ممکنش این سا است

شد می اول زچم جلوه چو ظاهر

می اول

۸۷

جلوه واجب بذکر او شمار است

جلوه الواجب

۸۷

اول او از محمد ۱۳ هجری پیدا

آخر او ز علی علیه السلام پیدا

جلوهٔ واجب که آمده می اول

جلوه الواجب   می اول

۸۷   ۸۷

وجه می از او که باب اوست روایت

باب می اول   محمد   وجه می که میم ست از میم محمد که وجه او ظهور نموده

۹۲   ۹۲

کامل کرده پیا عشره بکمالست

ایجاد بکمال   علی

۱۱۰   ۱۱۰

کز علی ایجادش و باوش لوا نشست

ی عشره ۱ عشرت و عشره مقام بکمالست تلک عشرة کامله شاهد مقال است

اید بعدش نقیض او می ثانی

ثانی می ممتنع دو اعتوا بست

ممتنع دوا   می ثانی

۱۱۶   ۱۱۶

چون می ثانی نقیض اول می شد

جلوهٔ واجب نام ابطال شد

می ثانی ۱۱۶

ام الکتاب ۶۱۱

واجب اول

واجب قصدش چه جز وجود صفه شیت

قصد   وجود صفه   ایجاد صفه

۱۹۴   ۱۹۴   ۱۹۴

پس صفتش دان هر آنچه در مکانست

ممکن اول عیان کند صفتش را

ممکن اول   اول ممکن

۱۸۷   ۱۸۷

ممکن ثانی نقیض لازم خوان است

از صفه ممتنع دو مرتبه نازل

صفه واجب   صفه ممتنع

۱۸۷   ۷۷۵

ممکن ثانی ال برده با امکانست

الممکن ثانی   ممکن ثانی ال برش سا نست

۷۷۳

چون ذات واجب که در میزان زبر کهزار و صد و
سیزده است بعد از اختفاء در دو عالم غیب نزدیک

بطوری که در میزان زبر (بکسر الزاء) نهصد و یازده است میشود الممکن الثانی
بعد از تعین در هشتصد و هشتاد و سه که دو مرتبه نازلتر از صفحهٔ
ممتنع است که در میزان زبر هشتصد و هفتاد و پنج است
ظهور میکند فضاء تحق المقابله و تصور حقیقة الامرین خارج عن
حدّ الامکان و لابدّ من الاکتفاء بما استفاد من اشارة لعیان
والعلم لله الواحد سبحان ممتنع نیست است صفحهٔ آن و هم علیست
چون صفحهٔ فرع موصوفست و بعد از دو نسبت مقام الممکن الثانی است
که هفت صد و هشتاد و سه است او وجود پیدا میکند و ظاهر میشود
نیست جز این دو برای ممکن مصداق

واندر امکان جز این دو را ممکا نیست

چون صفهٔ واجبست اوّل ممکن

اول ممکن	صفهٔ واجب
۱۸۷	۱۸۷

دایم از او اوفق و وفاق عیان است

وفاق	اوفق
۱۸۷	۱۸۷

تمام

ممکن ثانی مکان ممتنع شد جای

مکان ممتنع	ممکن ثانی
۷۱۱	۷۱۱

کامن او باشد و خلاف نشانست

خلاف	کامن ممتنع
۷۱۱	۷۱۱

فعل اوی شد عیان ز ممکن ثانی

ممکن ثانی	اوی
۷۱۱	۷۱۱

اول لیس الملیس همه احسانست

اول ممکن بلیتیش احسان است

اهل الاحسان	اول ممکن
۱۸۷	۱۸۷

پر شده از این دو نوع صفحهٔ امکان

صفحهٔ امکان بس این دو اش مبانیست

بدو صفات و صفات واجب خمسه

محمد علی فاطمه حسن حسین	صفات واجب	بدو صفات
۵۸۳	۵۸۳	۵۸۳

بر ضد شان ممتنع صفاتی شانست

صفات الممتنع	ضد خمسه
۱۲۰۲	۱۲۰۲

وابجش این خمسه صفات مثال اند

خمسه
۵۸۳

مثال واب
۵۸۳

پس ضد خمسه شان مشبع مثال اوست

ضد خمسه
۱۲۰۲

مثال الممتنع
۱۲۰۲

بهر مثنی الصفات آمده مظهر

مثنی الصفات
۱۲۰۲

آنکه ره ضد خمسه را پویانست

ضد خمسه
۱۲۰۲

واو وجو داست جیمش اول ممکن

ممکن ثانیش واو و دال پیداست

اول ممکن بود کمال محمد

اول ممکن
۱۸۷

کمال محمد
۱۸۷

چار بقیه اجزا این سلطانست

آمده از نیة الکمال مصور

اول و ثانی بترک اوش ضمانست

ممکن اول کمال ثامنه واجب

ثانی ترک کمال را دیوانست

کز کمال وجود اول ممکن

آمد وترک کمال ثانی خوانست

اول ممکن درا و نمو کمالست

ممکن ثانی بترک او میزانست

جلوه موجد شود بحب الواجب

دوم موجد بفیض امید است

دوم موجد بموجد شد بغیر

نون نقیضش بدل گردیده ممکن است

موجد دوم بجز وجوب علاوه

از طرف و جنبش کجا سامان است

پس صفة الواجبست اصلی مطلوب

قصد وجود صفه از او عنوان است

اصلی مطلوب را علی شده مظهر

با ابن ابی طالبش اگر که قرابست

نیست جز او طالب لقاء الواجب

طالب مطلوب را جز او خواهانست

بیعه او لازم رقاب شد از حق

لازم بر جمله جن و انسان است

بیعه او در غدیر خم ز خدا شد

فرض ترین واجبی که در قرآنست

ممکن باید که خود بوی نفس رو شد

عبد شو چون خدا اش مولی خواست

عبد چو شد سایه وار در پی مولی

عبد سایه
٧٦

بوده نه دنبال صاحب الطغیانست

صاحب الطغیان
١٢٠٢

صاحب طغیان اضرار جمع ضرر است

اضرار
١٢٠٢

جمع ضرر هم او مقام و مکان است

پس علی و یازده موالی الناس اند

علی ابن ابی طالب و ١١ — موالی الناس
٢٢٩ — ٢٢٩

ابن ابی طالب این علیش نشان است

ذال ش

زاین علی آمد وجوب نفع هویدا

علی بن ابی طالب
٢١٧

وجوب نفع
٢١٧

از وی صنوش وجود نفع عیانست

واجب را قصد چون وجود صفه شد

وجود نفع — علی ابن ابی طالب و واحد
٢١٩ — ٢١٩

او صفه الواجبی که در امکانست

علی ابن ابی طالب
٢١٨

چه او فرض شد زایه بلغ

صفة الواجب
٢١٨

آخر کار این نسخه قرآن است

مظهر ما انزلش وجود علی شد

ما انزل — وجود علی
١٢٩ — ١٢٩

پس ز وجود علی همی گویانست

یاء علی شد نزول کثرة واحد

وز جبروتش نزول وجه جنابست

نزول الواحد بالکثرة یکون یاء ونزول وجه الجبروت
هو الجسم بالکثرة یکون لاما وهو جنان وقلب لعلی علیه السلام

معنی لاهوت سبعة الف و واو
واو نخست وجود در انتهاست

منه واو اول وجود که رمز عالم لاهوت است الف و واو
که سبعه است و تنزل سبعه بکثرة سبعون است که عین علی
و وجه او است فهو نزول معنی اللاهوت وصورت الجبروت
الی عالم الناسوت

کرده تنزل بعین گشته مصور
وجه علی بحر او خجسته مکانست

جلوه

جلوه که واجب این دو عالم والله

جلوه کند از علی بس این عرفانست

محل تجلی الله عالم اللاهوت وعالم الجبروت وعلی مظهر نزولهما
وظهورهما

اصل وجود است و و بیان کند ابتداست

عشره یا جمع و دو کمال بپاست

یاء علی جمع و دو و اصل وجود است   از ملکوت و ناسوت یا عنوانست
لام علی شد نزول و کثرة جسمش

از جبروت کثرة نموده جای لسانست

عین علی شد نزول سبعهٔ لاهوت

سبعه اش اندر ضمیر و او نهانست

مظهر عالم چارش علی بود و بس

زان همه هیئت الوجود پیدانست

صورة و معنی چار حرف وجودش

شد علی و چار و خمس را گویانست

جامع معنی و صورتش همه خمسه انست

جامع ۱۱۴ علی و ۴ ۱۱۴

جامع از این از علی و چار عیانست

هر که علی را چنانچه هست شناسد

واجب دیده چه این با او یکسانست

نیست خدا چو کسی بغیر علی جوی

وانکه علی چونه تابع شیطانست

بیعه او فرض عین ساخته واجب

عبد علی در برش عظیم الشانست

از صفه واجبش بجز چون تاجانست

۱۸۷ صفة واجب ۱۸۷ عبد علی ۱۸۶

صاحب عرفان و بنده فرمانست

ممکن صفحه واجب اول
۱۸۷ ۱۸۷

که نیران او یکصد و هشتاد و هفت است ا

بر عبد علی که نیران او یکصد و هشتاد و شش است بنابر اینکه تابع اول ممکن که مجنو

تاج کرامه مظهر واجب است که اشعار کند بر پس و مجلی او از

واجب و مصداق احبست او افضل فرد او است عبد علی است و پس اوست و این

او را فضلی غیر از عبد علی کسی نیست او اکمل فرد ارض و بر او تابع او *

رتبه ایست که ابلاغ او بر رسول احمد اوجب است

موجب انعدام امم و انعدام همه احکام رساله او

فعبد علی حامل صفحه الواجب و گفته

بحکم عبد علی علیه السلام

ممکن از آن از وجود بهره ور آمد

صفحه واجب ۱۸۷ کاین صفحه واجب اندرین امکانست

مظهر احببت گشت اول ممکن

اول ممکن ۱۸۷ عبد علی ۱۸۶

عبد علی تابع این پسان عیانست

او مولی شد چه خود بوی بگرویند

در پی مولی چو سایه عبد روانست

کنه عبودیه و کمال خضوعش

وصف ربوبیه را نکو میزانست

عبد مصغر بوده صوره مولی

عبید ۸۶ مولی ۸۶

اهل نظر را این نکته خوش برهانست

نیست در امکان جز این حقیقه مطلب

حقیقه مطلب
۳۰۴

پنجه او را خود این لطیفه بیان است

پنجه علی ابن ابی طالب
۳۰۴

کشته معین بر زیر پنجه او جای

پنجه علی ابن ابی طالب
۳۰۴

بهر رقاب و از این قوابس مکانست

رقاب
۳۰۳

گردن هر کس که زیر پنجه او نیست

تابع احکام صاحب الطغیان است

صاحب الطغیان
۱۲۰۲

پنجه او سرمه شد بدیده خلقت

پنجه علی ابن ابی طالب — سرمه
۳۰۵ — ۳۰۵

روشن از این سرمه دیده امکانست

قره عین وجود پنجه او گشت

قره — پنجه علی ابن ابی طالب
۳۰۵ — ۳۰۵

صاحب این قره بینش عرفان است

پنجه او چون گرفت کفت صنعت

پنجه علی ابن ابی طالب
۳۰۵

حلق مسره نموده و شادانست

مسره
۳۰۵

شاد شد از نقش بصورة شاد او

شاد — پنجه علی ابن ابی طالب
۳۰۵ — ۳۰۵

آمده این لازم آب و ولدانست

شاد عجم شد مسرت عرب را

مژده وار شاد او هر دو زبانست

میشب بحر نعتش بغایة مقصد

بیعه علی ابن طالب ٣٠٥ — نهایه مقصد ٣٠٥

مقصد واجب اتیان اعزنابست

انکه وصی محمد است وجودش

وجود وصی محمد ٢١٧

رابطه بهر اهالی امکانست

رابطه ٢١٧

رابطه در ممکن و علاقه واجب

رابطه ٢١٧ — علاقه واجب ٢١٧

ابن ابی طالب علی عنوانست

علی ابن ابی طالب ٢١٧

عصمة واجب که ممکن از جهت او

عصمه واجب ٢١٧ — ممکن ١٥٠

از دو هلاک وجود برده امانست

هلاک وجود ٧٥ — هلاک وجود ٧٥ — جمع هر دو ١٥٠

وصل کمال و زکوة احمد وصلش

وصل کمال ٢١٧ — وصل زکوة احمد ٢١٧

عصمه واجب دهنده الناست

عصمه واجب ٢١٧

وصل زکوتش برنده آمد محفوظ

زان دو هلاکی که لازم امکانست

هلاک ٥۴ — هلاک ٥۴ — امکان ١١٢

جمع هر دو ١١٢

هر که بحبل الله اعتصام ندارد

جای کمال وجود در نقصانست

کمال وجه ١١٠ — نقصان وجه ٣١٠

مظهر حبل اللهی بغیر وصی نیست

حبل الله ١٠۴ — وصی ١٠۴ — علی ١١٠ — ضد علی ٣١٠

دامن او گیر کز هلاک رهانست

واسطه نه غیر وجه آل محمد

وجه آل محمد
۱۳۸

واجب و ممکن در بینشان اذعا بست

واجب ۱۲ | چمن این دو ۱۳۸ | ممکن ۱۵۰

آل محمد بغیر وجه علی مشیت

آل محمد ۱۲۴ | وجه علی ۱۲۴

وجه علی را بشرح جمله ضمان ابست

پس همه جبل الله و وصی همه باشند

چنگ باین جمله موجبات ابست

حب محمد با چار باقی خمسه

حب محمد و اربعه
۱۰۶

عارف را حبل اللهی که در امکا بست

حبل الله
۱۰۶

هر که حسابی سخن سر و دفلک ا

ار د بعد شس که حاصل ما کا بست

واجب وصف از وجود غیر معرف

وجود
۱۹

گر نظر و هم ممکنات نها بست

هر چه معرف شد از وجود زکوة است

الوجود ۵۰ | زکوة واجب ۵۰

واجب حق را که کنز از اعنوا بست

احمد و چار دگر زکوة وجود اند

احمد و چهار ۵۷ | زکوة وجه ۵۷

خمسه مفصل زکوة ازان سجا بست

واسطه الواجب اند آل محمد

واسطه الواجب — آل محمد

۱۲۴ — ۱۲۴

مظهر زکوة شان انسانست

زکوة آل محمد — انسان

۱۶۲ — ۱۶۲

نقص چه بالعطره ممکنش شده مالکست

نقص — ملک ممکن

۲۴۰ — ۲۴۰

ملک خود اورا همیشه در اباست

برده کمال از زکوة احمد ممکن

کمال — زکوة احمد

۹۱ — ۹۱

جانب ممکن از او کمال رواست

بهر زکوة وجود احمد آمد

زکوة وجود احمد

۱۱۰

آنچه کمال وجود در امکانست

کمال وجه

۱۱۰

احمد با

احمد ماوی بجز علی نگزیده

ماوی احمد — علی

۱۱۰ — ۱۱۰

حی محمد شد او همین برهانست

حی محمد — محمد حی

۱۱۰ — ۱۱۰

ساحة الکمال از این محمد ظاهر

الکمال — محمد

۹۲ — ۹۲

در علی ایجاد مر کمال عیانست

علی — ایجاد کمال

۱۱۰ — ۱۱۰

اصل علی گشت و یازده پسر از این

اصل — علی و یازده

۱۲۱ — ۱۲۱

فرعش موجودات از مکون و کانست

فرع علی — موجودات

۴۶۰ — ۴۶۰

بهر حبیب است و الحبیب سدا احمد شد

الحبیب — احمد

۵۳ — ۵۳

واجب را هر نعمتی که در امکانست

صاحب او بالاصاله گر حبیب است
تابع او بالتبع ور او همچنان است

آمده احمد حبیب و هم علی
احمد ۵۳ حبیب ۵۲
شیعه بود و تابع حبیب این چنان است
تابع حبیب ۴۹۵ شیعه علی ۴۹۵

این همان شیعه علی بود به
شیعه علی ۴۹۵
شیعه او تابع حبیب است آن
تابع حبیب ۴۹۵

هر که بود تابع حبیب لطف است
تابعی حبیب ۱۲۹ لطف ۱۲۹
نعمت اندر احمد حبیب است
مالک نعمت ۲۵۵ نعمت نور ۲۵۵
نور دارد این سخن آل محمد

مهمان مؤمن شد و طلب همی
مهمان ۱۲۶ مؤمن ۱۲۶
ای علی ای حب و ای من در ایمان است
الحان ۱۱۰ علی ۱۱۰
معنی مطلب بود و بر زکوة الواجب
مطلب ۸۱ زکوة الواجب ۸۱
زاین نزاع طلب بر میزان است

مطلب واجب گردیده آل محمد
مطلب الواجب ۱۲۴ ۱۲۴
زانکه زکوتش مصداق بر زالیا تست

دانکه شد انسان ولایة علی آورد
انسان ۱۶۲ ولایة علی ۱۶۲

زال محمد زکوة او را شست
زکوة آل محمد ۱۶۲
زکوة مطلب الواجب ۱۶۲
گفت محمد که امتم سه و هفتاد

فرقه شود جمله را نبار مکابست

زود شود این عمل ستفرق گشت

الا فرقه ز فرقه شیعه عیالست
فرقه ۳۸۵ شیعه ۳۸۵
شیعه جز احیاء امر آل محمد
شیعه ۳۸۵ احیاء امر آل محمد ۳۸۵
می نکند این برای شیعه نشانست

قال النبی صلعم ستفترق امتی ثلثا وسبعین فرقة کلهم فی النار الا فرقة

علم بود نقطه اصل نقطه بود ما

کثرت ها وجه نقطه را عنوان است

قطب بود شش دال که در دلم همه است

خمسه کنم اصل و کثرت انچه عیان است

پس قلم قدرت انچه نقطه کشم نیم — کثرت خمسه است و خمسه اش پیداست

نقطه شد خط و سطح و جسم چه شد جمع

سر شش زجملهٔ حروف پیداست

اصل همه خمسه فرع خمسه تسعه

چارده را فرع نون و قاف نشانست

از ممکن نون و قاف از ان شده تعبیر — ممکن ١٥٠ قن ١٥٠

زانکه همه فن سیهی برایشان است

ممکن مملوک طا و با بود و بس — ممکن ١٥٠ مملوک طه ١٥٠

برتر از این عبار و چه رتبه و شانست

باشد مملوک وجه ممکن و انیوجه — مملوک وجه ١٥٠ ممکن ١٥٠

خمسه و تسعه که طا و ها نشانست

چار ده شد مالک الملوک در مکان

چهارده ۲۱۸ مالک الملوک ۲۱۸

آمده ممکن مملوکش از سلطان است

ممکن ۱۵۰ سلطان ۱۵۰

چهارده اصل آمد فرع چارده ممکن

نقطه که شد علم جمله انیش پیمان است

تا بهدایت دلیل و طالب طهارة

ممکن تابع بسوی این دو رواست

تابعشان مهتدی بحضرت واجب

طاهر و پاک از پلیدی مکانست

[illegible]

امکان شد موجب هلاکه ممکن

امکان ۱۱۳ موجب هلاکه ۱۱۳

طاهر از امکان کجا هلاک مکانست

نقطه احمد که بوده صادر اول

نقطه احمد ۲۱۷ کنز علم ۲۱۷

از همه از کنز علم پر دامان است

ابن ابی طالب آن علی که نبی را

علی بن ابیطالب ۲۱۷ کنز علم ۲۱۷

نفس است از کنز علم برده نشانست

فاطمه حب وصیت و سر محمد

مجمع اسرار هر سه شان جنانست

پس همه خمسه کنز علم خدا انید

علة خلقت در کنت کنزا عیانیست

علة امکان این کنز علم در ایجاد

علة امکان — کنز علم — نقطه احمد

۲۱۷ — ۲۱۷ — ۲۱۷

بر سه بیانش کو علة امکانیست

علی بن ابیطالب

۲۱۷

رب صفة اکرم اختصاص بخود داد

اقرء و ربک الاکرم

اکرم

۲۶۱

جلوه این کنز اکرمش میرانیست

جلوه کنز علم

۲۶۱

وانکه باین جلوه از خدا شد سرافراز

جلوه علی بن ابیطالب

ان اکرمکم عند الله اتقیکم ۲۶۱

اکرم و اتقی در حضرت یزدانیست

یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک [illegible]

تا کند انجلوه تابع از تبعیة

پس نقش آخر فریضه انسانیست

خمسه بود بیت علم و علم در این پنج

بیت العلم — محمد علی فاطمه حسن حسین

۵۸۳ — ۵۸۳

جسمه مکان بیت علم خمسه مکانیست

محمد علی فاطمه حسن حسین

۵۸۳

علم و عمل باهم امده متلازم

بیت عمل هم ز خمسه اش بنیانیست

بیت العمل

۵۸۳

خمسه از این کنز علم خود چه بمسکن

زکوة کنز علم — ولاء علی بن ابیطالب

۲۵۵ — ۲۵۵

داد زکوتش او صاحب عرفانیست

میشد زکوتش بجز ولاء علی زکوة کنز علم
۲۵۶

ولاء علی ابن ابیطالب
۲۵۶

ابن ابیطالب انکه نور بپاست

نور
۲۵۶

سر شد قصد الله و ظهور سر از نور

قصد الله سر
۲۶۰ ۲۶۰

ظاهر بالذات مظهر دگراست

ولاء علی ابن ابی طالب نور و النور هو الظاهر لنفسه و المظهر لغیره
و به ظهر الله

نور بود مقصد حبیب و بس از نور نور مقصد حبیب
۲۵۶ ۲۵۶

ایه مقصود را خجسته نشان است

نور بنا شد لغیر نامه ناطق ایه مقصود نور
۲۵۶ ۲۵۶

زانکه از نور صاحب لطلاست نامه ناطق
۲۵۶

نون که

نون که بود وجه نامه کثره خمسه است

ها که شدش اصل خمسه را عنوا ست

شد الف و میم و دل ز قصدش تعبیر

اخر ممکن لسوی خمسه روا ست

وجه بود ز نون نور هویداست

واو اش وجه ولایه گویا ست

لازم این هر دو در به کشته رعشه

وجه رعشه ز راه نور عیان است

نامه نبا از پنج وجه نون
کثره خمسه از پنج حرف عیان
کثره خمسه از حرف نامه محمد
احمد و جابر از حرف خمس بیان
احمد و جابر و ابرار و محمد بیان
احمد و محمد
۵۷
خمسه ۵
محمد و علی
۹۶
نامه
۹۶

نیست بر واجب الوجود جز این قصد

قصد واجب الوجود
۲۵۶

قصدش نور است و نورش این عنوانست

نور
۲۵۶

هرچه نشد نور ظلمة آمد نامش

ظلمة
۹۷۵

ظلمة با ضد العلم یک میزانست

ضد العلم
۹۷۵

آنکه از این کنز علم برده زکوتش

زکوة کنز علم
۲۵۵

بر سرش از نور تاج و جهانشاهیست

نور
۲۵۶

نور نباشد بجز زکوة علی

نور ۲۵۶ — زکوة علی ابن ابیطالب ۲۵۶

ابن ابی طالب و با وی یکسانست

ادهو

او صفة الواجب و زکوتش نور است

صفة الواجب ۲۱۸ — علی بن ابیطالب ۲۱۸ — نور ۲۵۶ — زکوة صفة الواجب ۲۵۶

روشن از این نور صفحه امکانست

عرفان زاین نور آید آیه عرفان

عرفان ۴۰۱ — نور ۲۵۶

نور یکمین در دو دیده امکانست

دو دیده امکان ۱۴۵
جمع هر دو ۴۰۱

هر که برد این زکوة عارف خواندش

وانکه نبرد این زکوة را نادانست

چون بود از هاشمی بجمله حلالست

هاشمی و غیرش اندر او یکسانست

میست پیغمبر از زکوة نقطه احمد

زکوة کنز علم 255 — زکوة نقطه احمد 255

انکه زکوتش کمال در امکا ست

کمال زکوة احمد 91 — 91

ابن ابی طالب انکه بر ده علی نام

کنز علم 217 — علی ابن ابی طالب 217

مظهر این نقطه جسم دو یکجا ست

دین نبی ز او کمال بر ده و اکمال

کمال دین نبی 217 — علی ابن طالب 217

اسلام از وی بنا شده ارکا ست

بنای اسلام چون جز او نگزیده

بناء الاسلام 217 — علی بن طالب 217

قصر بنائش از او قوی بنیا ست

دین الاسلام از انچه شده جنبش

دین الاسلام 227 — حب علی بن ابی طالب 227

جنبش از این علة الکمال پیدا ست

علة الکمال 227

هر که بود وصف او مخرب اسلام

مخرب اسلام 974

وجه بغض و نقیض وجه بنا ست

وجه بغض 974 — نقیض وجه 974

هر چه جز امیست میشب جز هوس و سهو

جز این 71 — هوس 71

پر ز سواد اسود دل همی داما ست

سواد 71 — اسود 71

جامع علم هست زند ور دوی سیفست ا

جامع علم 254 — زند 254

وجه سوادی نه شیوه زندا ست



العلم آمد می محبة الله

العلم ۱۷۱ — می محبة الله ۱۷۱

هست شد آنکس که مست از این می دا — بیت

این می اصل و در او تجلی ساقیست

می اصل ۱۷۱ — ساقی ۱۷۱

هر که خبر این خورده کوز جهل کشا — بیت

کوز جهل ۱۷۱

جامه رقم زد بیان مقصد جواب

رقم ۳۴۰ — بیان مقصد الجواب ۳۴۰

او چو اداکشت جای جم بیا — بیت

کشت چه مقصد بیان بخاتمه پرداز

خاتمه تکرار مسک راش ضما — بیت

ختمها را ز بوی مسک بود فخر

فخر کند مسک کو ختام بیا — بیت

باده حق مسک و نامه مسک ختام است

باده حق ۱۲۰ — مسک ۱۲۰ — حب علی ۱۲۰

حب علی مسک بر مشام جها — بیت

حب علی ۱۲۰ — مسک ۱۲۰

مسک بگر زهد بروح فزایش

مسک ۱۲۰ — حب علی ۱۲۰

حب علی روح را حقیقت جا د — بیت

حب علی ۱۲۰

باده که در وصف او کلیل زبا — بیت

باده ۱۲

صورة واجب بوصف او شرف ا — بیت

واجب ۱۲

صورة واجب در باده کرده تجلی

واجب در باده عکس خود نگراست

بسکه مصفی است باده صورت ساقی

یعنی واجب در باده جلوه کناست

صورة واجب ز باده جلوه نموده

تا که بگوید جمال او چنداست

مظهر بود باده زانکه او شیء

بود ۱۲ باده ۱۲

کثرة جنسش این رتبه را جویاست

لازمه

لازمه ذات ممکن است علیلی

ممکن ۱۵۰ علیلی ۱۵۰

باده دوا بهر علت امکانست

باده ۱۲ دواء ۱۲

ممکن اگر باده نوش گشت شد انسان

ممکن ۱۵۰ باده معین ۱۲ انسان ۱۶۲ ۵ را جمع هردو ۱۶۲

ورنه دو حیوان و بس عجب حیوانست

حیوان ۷۵ حیوان ۷۵ عجب حیوان ۱۵۰ جمع هردو ۱۵۰

انسان نشان نشد جز از قدح می

انسان ۱۶۲ قدح می ۱۶۲

تا که وی انسان نشد کجا انسانست

انکه انسان شود که شد قدح می

عالم از او جمله مست و وجد کنانست

باده طلب احمد است و طالب مے را

باده طلب   احمد   طالب مے

۵۳   ۵۳   ۹۲

غیر محمد نه نامی و نه نشان بیست

محمد ۲

۹۲

انچه چکیده ز جیم جلوه بود مے

ج

م ی

این می صافی نه حیض دخت رز را بیست

این می را جا محمد و ده و سه تن

محمد و سیزده ال او

۱۰۵

ال آوی امد چهارده میدا بیست

می وان

۱۰۵

این می وان علة وجود جهان شد

محمد و ۱۲   علة

۱۰۵   ۱۰۵

بس ده و چار علة وجود جهان است

محمد و ۱۲   جانان

۱۰۵   ۱۰۵

علة نبود بجز کمال ظهوری

علة   کمال ظهوری ۱۴

۱۰۵   ۱۰۵

از ده و چار این چهارده جانا بیست

محمد و ۱۳   جانان

۱۰۵   ۱۰۵

هستی جانست و جمع جان شد جانان

ممکن جسم و چهارده تن جا بیست

این می وان بر مے مخبه جا شد

می وان   می مخبه

۱۰۵   ۱۰۵

گر ده و سه با محمد من سا بیشت

محمد و ۱۳

۱۰۵

این بود آن مے که جوهرست نه اعراض

کشته قیاس نخود می و می دا بیست

کاه شیته گهی محل شیته

کرد و گوید مرا نجوشیش مکاشست

این می ممکن شد و ضروری مکن

شد که نقیضیش ز پس روان و دواشست

برد تعین وجود ازین می صافی

ـــــے ٥٠ الوجود ٥٠

نون نقیضیش ز لاوجود شاشست

ن ٥٠ لاوجود ٥٠

پس دو می اندر وجود آمده ساکن

اول و ثانی حلیب و حیض زناشست

جو ره

صورت می تا بهر دو جلوه نماید

ـــــے ٥٠

در دم بد با حلیب هر دو عیاشست

دم بد ٥٠ حلیب ٥٠

خاصه می میث حلق و خبث نقیضیش

هرچه تصور کنی در این عنواشست

ممکن منع از نقیض چون نماید

هرچه تو گوییش ممکن انشیاشست

ذکر خلقنا من کل شیء زوجین

در غم [illegible] نظم چون [illegible] بسته

واجب از چشم جلوه آمده جا کی

جلوه او را ظهور وصف صفاتش بست

این می اول نموده جلوهٔ واجب

می اول	جلوهٔ واجب
۸۷	۸۷

مظهر اوصاف واجب همکاسیست

آمر شیطان و امر او ثانی اسیست

آمر شیطان	امر شیطان	می ثانی
۶۱۱	۶۱۱	۶۱۱

بر صفه نفس باب این شیطانیست

باب صفه نفس	شیطان
۳۷۰	۳۷۰

منفی اوصاف جیب واجب خود

منفی اوصاف جیب واجب از شیطان بست

منفی اوصاف جیب واجب
۳۷۰

منفی اوصاف جیب واجب
۳۷۰

رحمه ...

مخفی واجب که شد عیان می حسن هست

چنه واجب	می حسن
۱۶۸	۱۶۸

گو همه حسن و کل حسن پنهان است

همه حسن	کل حسن
۱۶۸	۱۶۸

این می حسنش مصداق کنز کمالست

می حسن	کنز کمال
۱۶۸	۱۶۸

بهر زکوتش ایجاد کون و مکان است

زکوه کنز مخفی	ایجاد کون و مکان
۲۰۶	۲۰۶

واجب قصدش همین زکوه شد و بس

قصد واجب	زکوه کنز کمال
۲۰۶	۲۰۶

قصد وی و این زکوه از من هست

از قصدش جلوه العیان شد ظاهر

جلوه العیان
۲۰۶

داده زکوه از خود این می الحمد عیانست

زکوه می حسن	زکوه کنز کمال
۲۰۶	۲۰۶

صورة مجهی است انچه خلق پذیرد

مجهی خلق

۷۳۰ ۷۳۰

ال محمد بخلق معنی و جانست

ال محمد پنبه خلق

۱۴۳ ۱۴۳

این می اصل است کز صفاو لطافت

می اصل

۱۷۱

ساقی از وی همیشه جلوه کنانست

ساقی

۱۷۱

وانکه نقش وی آمده می فرع است

می فرع

۴۰۰

جلوه ساقی بصورت الشیطن است

الشیطن

۴۰۰

شد مثانی نقش این می اول

اثر اوصاف ممتنع بجهان است

انکه بود ممتنع وجود شکیلش

شکیلش وجود ممتنع چه بیضی ممتنع الوجود

۴۲ ۴۲

ممکن داورا می نقیض بیانست

می نقیض نقیض می

۱۰۴ ۱۴۰

ممتنع از چشم جلوه مانده نهفته

نشر صفاتش بجلوه را نتوانست

جلوه ندارد ولی گذارده بواب

وز وی اوصاف خود بخلق سپارست

آمده بواب او پس این می ثانی

بواب ممتنع می ثانی

۱۱۰ ۱۱۰

ساخته ظاهر در او همه انچه نهانست

تاری ظاهر نماید این می ثانی

تاری ۱۱ع — می ثانی ۱۱ع

تیره ازو روزگار عالمیانست

می نپذیرد کر امتناع حیوتی

می ثانی ۱۱ع

رتبه او حی الامتناع مکانست

حی الامتناع ۱۱ع

واجب را لم یلد بود صفه و بس

پس ولد الممتنع بس این دربانست

چون ولد از تر و والد آمده جایکی

از ولد الممتنع سریره عیانست

[illegible]

صورت شیطان منزل ولد اوست

صورت شیطان ۱۷ع — ولد الممتنع ۱۷ع

وین می ثانی هم آمر شیطانست

می ثانی ۱۱ع — آمر شیطان ۱۱ع

شیطان آدم برون نموده ز جنت

می ثانی ۱۱ع

مارش این می که مهلک انسانست

مار شیطان ۱۱ع

ان می اول که باده ازلش نام

مے ۵۰ — باده ازل ۵۰

آیه پاکی برای کون و مکانست

آیه پاکی ۵۰

پاک ز آلایش هلاک و عدم کرد

می ۵۰ — الوجود ۵۰ — کل ۵۰

در کل امکان کل وجود نشانست

بادهٔ ازلی وجود راست تعین

باده ازلی ۵۰ الوجود ۵۰

برق ال بر سر وجود کشاست

چون ز دوی پاک شان بادهٔ ازلی است

ز دوی پاک ۵۰ باده ازلی ۵۰

در ره توحید بالطبیعه رواست

زاین ز دوی پاک ایدت همه توحید

فرع سوی اصل خود همیشه رواست

اول می ز احمد آمده مصطفی

آخر می از علی عطیه ستان است

۱۱/۱۵۳

چون ز اثر پی برند سوی مؤثر

بادهٔ ازلی تو را از شرک رهاست

ره ز شرک سوی بادهٔ ازلی

بی ۵۰ باده ازلی ۵۰

صورهٔ بی جهل را مقام و مکاست

بی جهل ۵۰ بی ۵۰

جهل چو شد علم آید این دو نقیض اند

رفع نقیضین ممتنع عنوان است

[illegible]

محل علم واجبی بود انسان

علم واجب ۱۶۲

انسان ۱۶۲

[illegible]

آدم بابش از این می آمده مفتوح

مے
۵۰

زاین باب آدم بسوی قرب رواست

باب ادم
۵۰

می نبود باب هیچکس بگر آدم

مے
۵۰

انسان
۱۶۲

ممکن باده کشیده بس انسانست

ممکن باده جهره
۱۵۰ ۱۲ ۱۶۲

ادم پاکیزه گشته زانکه ازاین باب

ادم پاکیزه مے
۴۵ ۴۵ ۵۰

کاینه پاک بود عبور کنانست

اینه پاکی
۵۰

اخلص شد اربعین صباحا

وجه می آمد که میم جلوه کنانست

[illegible]

یاء ینابیع حکمة از پی انیوجه

از یم دل بر لسان نکو جریانست

می چه رساله شد اربعین نسخه خواهد

غیر و ررا اربعین صباح زمانست

وجه ملک وجه این می است و بادم

کامده مبنی بر او سجده کنانست

باده ازلی جز بیقضی نیست
ممکن من نفس چون عین

اب پلید است این مئی که نه از کی است

می   اب پلید

۵۰   ۵۰

باده بولش مقام و رتبه و شان بیشت

باده بول

۵۰

اب پلید این می بقیض نه شا

اب پلید   می   که که جمع هردو

۵۰   ۵۰   ۲۵ ۲۵   ۵۰

شارب او خورده بیست و پنج جوزا بیشت

اب پلید ارچه ریخته بکلوش

پر ز نگر ریست و پنج دهان است

این بود آن می که اصفهان کم کم بود

مست از این می از اصفهان نیست

باده جهلست باده که دوی ید

باده جهل   مے   باده دوی ید

۵۰   ۵۰   ۵۰

علم از این جهل باده بحث رمان بیشت

شرک اثر داده باده که دوی ید

شارب خود را بسوی شرک کشان بیشت

جهل پی این می بود بنا شده بر جهل

می   جهل پی

۵۰   ۵۰

جهل چو پی شد همه بناش بر است بیشت

از دوم که غزاین بکبست و نیم بیشت

گر تو تو رشناسی از دو را

باده نه و بول میش هر دو حرابند

می باده بول

۵۰ ۵۰

عاقبت از لاوجود را بته خوابست

لاوجود

۵۰

طالب باده نه غیر احمد و واحد

طالب باده احمد و واحد

۵۴ ۵۴

انکه همه حسن اشکار و نهاست

همه حسن زبر واحد پنه واحد

۱۴۸ ۱۹ ۱۴۵

کاه بوجه حسن نموده تجلی

فظهر منه الحسن فهو الحسن و ظهر منه الحسین و هو عشره بحروفه و کماله

جمع هر دو

۱۴۸

حسین مکان وجوب

۱۲۸ ۱۲۸

کاه بوضع حسین وجوب مکانست

و

ابن ابی طالب این ز وجود علیش

وجود علی بن ابی طالب حسن حسین

۲۴۶ ۲۴۶

برهمه ظاهر کنند این اثنانست

۹۷۰۸

کاه نمایان کند مرتبه واجب

کنیه اش از این ابوالحسین پیداست

ابوالحسین

۱۴۸

احمدش از سر وجوب شفعه آمد

پنه واجب پنه احمد شفعه وجوب

۱۴۸ ۱۹۴ ۱۹۴

زاین شفعه الواجب آشکار و عیانست

شفعه الواجب علی بن ابی طالب

۲۱۸ ۲۱۸

اسم و شفعه کنیه از ابوالحسنینش

ابوالحسنین

۲۱۸

زاین شفعه از نهر هرکدام ضمانست

حرف الف رمز واحد و علی اندر

علی

۱۱۰

بینه اش بس گزیده جا و مکانست

پنه الف

۱۱۰

احمد و جمش الف گزیده و گوید

وجه مرا حرف دوست و زبانست

نام مرا او نموده حی که سرودم

محمد حی — حی محمد — علی

110 — 110 — 110

نفسک نفسی وا و مرا چه روانست

جان بود آنکس که آید از عقب من

احمد — جان

53 — 54

پس جد دم را علی بمنزل جانست

احمد علی

پس علی که عقب احمد رتبه و منزله او است جان احمد است

چون جای جان بعد احمد است

الی آخره

ابن ابی طالب است جان مکرر

ابن ابیطالب — جان — جمع هر دو

108 — 54 — 108

علة و معلول را وجود سباست

جلوه واجب وجود اول وا ورا

جلوه واجب — وجود اول — جان وجود اول

56 — 56 — 110

گشته علی جان و این نام سیاست

علی

110

انفسار اخذ اعبث نسروده

بهر نبی سته و نکته بس همپابست

چون متکلم دو اند احمد و واجب

این یکی از هر دو نفس همکابست

واجب نفسش محمد و علی آمد

جمع هردو	علی	محمد	نفس واجب
۲۰۲	۱۱۰	۹۲	۲۰۲

انصاف از این اضافه طرفه بیانست

بینهٔ واجب
۱۶۸

جلوهٔ وجه علی سریره واجب

جلوه وجه علی
۱۶۸

منوی سر واجب الوجود بس شانست

منوی واجب الوجود
۱۶۸

منوی خود را عیان ز جلوهٔ وجهش

جلوه وجه علی	منوی واجب الوجود
۱۶۸	۱۶۸

کز دو نشانش اشارهٔ قرآنست

گفت با احمد ز جانبم تو رسولی

پیش کلام تو بس سرافرازانست

گر رسانی ز من تو این فرمانم

آنچه رسانندی بمعرض بطلانست

منوی من میشد غیر جلوهٔ وجهش

منوی واجب الوجود
۱۶۸

جلوه وجه علی	بینه واجب
۱۶۸	۱۶۸

جلوهٔ او مخفیم بود که عیانست

معرفتم علة وجود جهان شد

خلقت الخلق لکی اعرف

حاصل این جلوه بس سر عرفانست

بیم مبر از کس و رسالهٔ من بر

بر من از بهر عصمة تو ضمانست

مشکلت آید گر از غناد مخالف

انعمل از بعد عصمتم اسا بیت

هر که از این جلوه او مرا شناسد

کافر گردیده خارج از ایما بیت

قصه روز غدیر روایه بلغ

انسان فهمش کند نه کار حمرا بیت

یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم

تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس والله

لا یهدی

لا یهدی القوم الکافرین

در خم واجب نزول ایه بلغ

گرده و خوش سر در این قصه نها بیت

چون می امکان ولایه علی اند

می امکان ولایه علی

۱۶۲ ۱۶۲

امکان ز این می ز شرک پاک روا بیت

باده عمل کن بحر ولایه او بیت

باده عمل ۱۶۲

ولایه علی ۱۶۲

جانب توحید از او بوق روا

[illegible]

بادۀ او حلش بهر حزب علی شد

باده حقیقة   حزب علی ابن ابی طالب
۲۳۵   ۲۳۵

کابن ابی طالبش نکو تبیانست

کرده باندازه مجلسش ایجاد

قالب او بی زیاده و نقصانست

بر می او بس محبتش مصداقست

می حقیقة   حقیقة می   محبة علی ابن ابی طالب
۲۷۳   ۲۷۳   ۲۷۳

از می و باده حقیقة این عنوانست

هست بحر خم برای پرورش می

جا و محل خم برای باده مکانست

الی ی

این می و باده ز واجب آمده در خم

شارب او واجب الوجود نشانست

باده و می واجب الوجود نشان شد

باده می   واجب الوجود   بحر امین
۵۱۲   ۴۲   ۴۲

صورت او زاین دو آشکار و عیانست

ظاهر از این خم ولایة علی شد

ولایة علی
۱۴۲

واجب از او عکس خوش را نگرانست

عکس واجب
۱۴۲

بحر سخن را چو نیست قعر و کناری

مقصد اخراج لؤلؤ از عمانست

معرفت واجبست کو هر مقصود

پس بخلقت کی اعرفنی پیداست

کو هر مقصود شد چو معرفت عبد

کوهر مقصود
۴۷۱

معرفت رب از او چو سایه عیانست

معرفت عبد ۴۷۱

من عرف نفسه فقد عرف ربه والعبودیه جوهره کنهها الربوبیه

انکه یلج المخدع استماع ز احمد

کرده بر او اشکار سر نهانست

ابن ابی طالب انکه معرفتش را

معرفت ابن ابی طالب ۵۰۳ — ابن ابی طالب ۱۰۸ — حق ۱۰۸

معرفت حق نفس خود برهان است

معرفت حق ۵۰۳

ارض و ۱۱۷

ارض و سما را واجب ز لا یسعنی

بهره دهد قلب عبد بیش چه مکانست

فی الخبر القدسی لا یسعنی ارضی و لا سمائی بل یسعنی قلب عبدی المومن

نقطه با قلب عبد و علی را صفتست کابن ابی طالبش ستوده نشانست

ما صدق قلب عبدی است او را در ابجد بل یسعنی مخصوصش از امکانست

قلب عبدی ۲۱۸ — علی ابن ابی طالب ۲۱۸

چون صفة الواجب معروف شد او
صفة الواجب ۲۱۸
از صفتش ظاهر است

ابوتراب شد کزو شناخته شد رب
ابوتراب ۲۱۸
ابوترابی که معرفتش مبنا نیست

معرفة از وجد عارفست پدیدار

معرفة　　وجد العارف　　ذوی القدسیات

۳۹۵　　۳۹۵

من عشق از من عرف تشهد خواست

من عرفنی عشقنی

عکس ندیده پی بمعرفتش نشست

دیدن عکسش با معرفة پیماست

معرفة واجب و شناختن او

جز زره عکس ممتنع عنوان است

جز زره عشق ممتنع عنوان است

هر که نیاورده وجد عکس ندیده

عکس ندیده ز معرفة بکرانست

ز

کشت شناسنده هر که عشق سراید

شناسنده　　عشق

۴۷۰　　۴۷۰

عشق شناسنده را از آیش مبراست

وجد ندیده ولایه علیش بست

عکس واجب　　ولایه علی

۱۶۲ . ۱۶۲

دعوی صدقش بمعرض ابطالست

انکه بصدق او ولایه علی آورد

واجب از او عکس خویش را بکراست

رتبه بر از عکس واجب و می امکان　　انسان ۱۶۲

عکس واجب　　می امکان

۱۶۲　　۱۶۲

نام گرامیش حضرت انسانست

واجب در وی فکند عکس چو باد

انسان ۱۲   عکس واجب   ولایه علی ۱۲ باده ممکن دراد گزیده مکانست

۱۶۲   ۱۶۲   ۱۶۲

زاین می ممکان نشیط و مست جهانست

می ممکان   انسان   ولایه علی

۱۶۲   ۱۶۲   ۱۶۲

انسان اندازه ولایه او حلق

می ممکان

۱۶۲

کشته و این می دراو حقیقه و جان است

انسان   اقومیه

۱۶۲   ۱۶۲

احسن تقویم را لقب بر و انسان

لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم و هو

انسان صورة عکس الواجب و ولایه علی

۱۶۲   ۱۶۲   ۱۶۲

از چه و از او اقومیه از چه عیانست

بهر قبول ولایه علیش حق

بسته میان و بکف گرفته عنانست

کرده

کرده باندازه ولایه او حلق

ولایه علی

۱۶۲

واجب عکسش که اصل را انگاشت

عکس واجب

۱۶۲

لازم او شد ولاء ال محمد

ولایه علی   ولاء ال محمد   زمان

۱۶۲   ۱۶۲   ۱۶۲

عکس واجب

۱۶۲

وجه علی حق آل او همکان است

وجه علی   ال محمد

۱۲۴   ۱۲۴

مطلب مر واجب الوجود پناه

مطلب واجب الله   ولایه علی   ولا آل محمد

انسان ۱۶۲   ۱۶۲   ۱۶۲

۱۶۲

گشته مکان پس یکمین بکریجه سابشت

معرفه واجب ست علة ایجاد

بین لکی اعرف حلقت ضابست

انچه با و معرفه قوام پذیرد

مطلب و بر اصل عکس طره بباشت

مطلب مطلب مضاف یا که مکرر

مطلب مطلب امور مقدمه ولایه علی

۱۴۲ ۱۴۲ ۱۴۲

یکصد و شصت و دواست و ختم بیابست

انسان عکس واجب ولایه آل محمد نبیه

۱۴۲ ۱۴۲ ۱۴۲ ۱۴۲

منکرین

۱۴۲

سیصد و چار آمده حقیقه مطلب

حقیقه مطلب

۳۰۴

حقیقه او کنه با وی این میرزا نیست

حقیقه علی ابن ابیطالب

۳۰۴

حقیقه او بر رقاب خلق مکان داد

رقاب

۳۰۴

واجب از این حقیقتش قرب مکانست

ابن علی و یازده پسر پس او

علی ابن ابیطالب و یازده پسر او

۲۲۸

مولی الناس است او شاهد این عنوانست

مولی الناس

۲۲۸

در ده و دو منحصر موالی الناس است

موالی الناس

۲۲۹

این ده و دوان ده و دو برابست

لازم انسان جنبه حقیقه او شد

حقیقه علی بن ابیطالب

۳۰۴

لازم انسان جنبه و

۳۰۴

وانکه نشد ملک او کجا انسانست

عبد نشد انکه خود بوی کفرو شد

انسان پیوسته عبد مولی خواست

انسان عبد مولی

۱۴۲ ۱۴۲

بر زبر منبر حدیث احمد

بر شده در خم زمردهان پربست

کیست شما را مولی الست با ولی

بر همه گفتند اولی تو و یزدان پیست

گفت که مولی علی هم از یزدان شد

عبد شویدش که بیعتش از یزدان بست

باید انسان بوی فروشد خود را

عبد شو و بیعه از حق این فرمان بست

بیعه علی ابن ابیطالب
سیصد و
۳۰۵

سیصد و پنجست سرمه دیده ایجاد

سرمه
۳۰۵

نورش از این سرمه از زره عرفان بست

بیعه او قره بصر عین وجود است

بیعه علی ابن ابیطالب　　قره
۳۰۵　　۳ ۵

حاصل از او نور دیده امکان بست

علة ایجاد ممکن است و وجودش

علة ایجاد الممکن　　علة وجود الممکن
۳ ۵　　۳ ۵

بیعه او بهر معرفه بنیان بست

معرفه واجبست علة خلقه

قیل لکی اعرف از خلقت انسان بست

جز صفة الواجب اسم وکنیه او نیست

صفة الواجب　　علی ابن ابیطالب

۲۱۸　　۲۱۸

معرفتش راز اسم وکنیه ضمانیست

ممکن اگر با محبت علی شد

محبت علی ابن ابیطالب

۲۷۲

کابن ابی طالبش نشان و پیانیست

کمال الممکن

۲۷۲

وصف کمال اندر او ظهور نماید

کس نه جز او را الکمال در دانیست

مظهر الکمال شد محمد از این

محمد ۲　　الکمال

۹۲　　۹۲

کو بعد در این بیان بخلق رسانیست

لی

نور همی واجب الوجود کند قصد

نور　　قصد واجب الوجود

۲۵۶　　۲۵۶

کی بجز از نور قصد آن سبحانیست

نور نبی باشد و ولی ورعیته

ما حصل قصدش این سه عنوانیست

وجه نبی نون نور و وجه ولی واوش

راز رعیة زهره سه نور عیانست

قصد نبی بود [illegible] نجف [illegible]

می نمود واجب الوجود [illegible]

نور لقب شد برای آل محمد

نور — لقب آل محمد

۲۵۶ — ۲۵۶

حب احادی نقیض نور نشان است

حب احادی — نقیض نور

۱۲۱۶ — ۱۲۱۶

هرچه وجود از پس صد و نود و دو هفت

وجود یکهزار و صد و نود و دو هفت

۱۲۱۶

بعد هزارش نقیض نور بیان است

نور

۲۵۶

مظهر نور است قلب آل محمد

قلب آل محمد

۲۵۶

منکرشان ظلمة النفوس نشان است

ظلمة النفوس — نفوس ظلمه

۱۲۰۲ — ۱۲۰۲

ظلمه ما وی نموده در دل ایشان

ظلمه

۹۷۵

نهصد و هفتاد و پنج را خواهان است

ظلمهم و اد اسطهم

۹۷۵

انجاد ابرار کرده واجب و در لوح

انجاد ابرار

۴۲۳

اول مرقومش کتاب بر عنوان است

اول مرقوم — کتاب

۴۲۳ — ۴۲۳

علیین کو کتاب اول مرقومش

کتاب — اول مرقوم

۴۲۳ — ۴۲۳

کو ز وجود ابرارش بنیان است

وجود ابرار

۴۲۳

ممکن آول بود نقیضش لازم

بهر نقیضش سجین همی میدان است

لابد مرقوم آن کتاب سجینی شد

لابد مرقوم — کتاب

۴۲۳ — ۴۲۳

نطفه فجار را بجمع مکان است

نطفه فجار

۴۲۳

علیین است از ولی آل محمد

ولی آل محمد ۱۷۰ | علیین ۱۷۰

سجینی انکو که لا محمد خوان است

لا محمد ۱۲۳ | سجین ۱۲۳

وانکه علی ابی است سجین جاودان

سجین ۱۲۳ | ابی علی ۱۲۳

ابی این نفی ان هم یکسان نیست

علیون را برفع اگر خوانندش

علیون ۱۶۶

بس علی و چار را ولایه نشان است

ولایه علی و چهار ۱۶۶

با علی و واحدی که صنو علی است

علیون ۱۶۶

هر که محبه کند در او مکان نیست

محبه علی و واحد که صنو علی است ۱۶۶

بجی

سجن مرکب بیاست صورت سجین

یعنی کامل مذلة امکان است

مظهر اجبت حزب علیین اند

حزب علیین ۱۸۷

اول ممکن با وجوبش قربا نیست

اول ممکن ۱۸۷

پس صفه واجب اند و اهل وفاقند

وفاق ۱۸۷ | صفه واجب ۱۸۷

ثانی ضدش اذوی خلاف نشانست

خلاف ۷۱۱ | اذوی ۷۱۱ | ممکن ثانی ۷۱۱

تابع اول او غیر علی قنبر

صفه واجب ۱۸۷

تابع اول ۱۸۷

عمر علی ۱۸۷

عمر علی را در او مقام و مکان نیست

عمر علی ۱۸۶

تابع با فوق ساکن سجین است
تابع با فوق نا فوق
۷۱۰ ۲۳۷

هفصد و ده تابع خلافش شان است
خلاف بعد از خلاف
۷۱۱ ۷۱۰

محصر مطلب و خلاصه مقصد

جمله اشارات این جمیل پیاست

رشد که جز قرب رب حقیقتش او ست
رشد قرب رب پنه رشد محمد
۵۰۴ ۵۰۴ ۹۲ ۹۲

قرب علی و محمدش عنوان است
قرب محمد علی
۵۰۴

باطن رشد از محمد آمده جاکی

نفس محمد علی مثل مثلان است

هر که با این دو قرب گشت رسیدا
قرب محمد علی
۵۱۴ رشید
وز دو و صد این دو ولای زعلی نسب
لا رشید ۵۴۵
لا قرب محمد ع ۵۴۵
مطلق او را دو ولیش نسب و نشر حد
دو صد محمد ع ۵۴۵
کور عدی اسعد و دو بیش منزلا

مظهر عمی جمله اتباع و دو کور است
اتباع کور کور عدی
۱۰۱۰
عمی ۱۰۱۰
کور عدی کور مطلقان اتباع است
کور ع ۲۲۶
کور عدی ۳۱۰
می نه بدیر ارشاد و بیع و نعین
الرشاد ۵۲۶
سبع علی ز مبالغه منیران است
مبالغه ع ۵۲۶

نهصد و هفتاد و چار هر که طلب کرد
طالب نهصد و هفتاد و چار
۱۰۱۶
طالب او را بجز غوی نه شناسد
غوی
۱۰۱۶

رشد ز غی امتیاز بر دو بین

کو هشیاری که طالب عرفان است

تا بخدا آرد از درستی ایمان

کافر او شد که صاحب طغیان است

قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله فقد

خواسته وجب زما محبة ایمان استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها والله سمیع علیم

در دین اکراه را نه جا و مکان است

چون ز مضاعف محبة آمده معدود محبة محبة ه ه ه ه جمع هر دو

علی ۱۱۰

از دو محبة بجز علی نه عیان است ۱۱۰

می کند

کس بجز از این علی نرسید بکمال

علی ابن ابی طالب
۲۱۸

دین نبی را که سید الادیان است

اکمال دین نبی
۲۱۸

بلکه وجود از علی کمال گرفته

علی ۱۱۰ کمال وجود ۱۱۰

ضد علی را وجود بس نقصان است

ضد علی ۳۱۰ نقصان وجود ۳۱۰

ذات بود مخفی المقر و بر آن

ذات ۱۱۰۱ مخفی المقر ۱۱۰۱

کی بجز از جوف غیب جا و مکان است

جوف غیب ۱۱۰۱

شد ز صفات آشکار ذات و جز این ذکر

ذات ۱۱۰۱ آشکار از صفات ۱۱۰۱

ذکر دگر ذات را کجا ز بان است

شد صفه بر خمسه مستثنی و صفات بیست

صفات واجب   محمد علی فاطمه حسن حسین

۵۸۳   ۵۸۳

واجب تفصیل خمسه اش تنها بیست

بد و صفات این صفات واجب و خمسه

بد وصفات   صفات واجب

۵۸۳   ۵۸۳

همره بد وصفات از این میزا بیست

قصد وجود صفه نماید واجب

قصد   وجود صفه   قصد واجب

۱۹۴   ۱۹۴   ۲۰۶

قصدش غیر الصفه نه ور داما بیست

الصفه

۲۰۶

ممکن اول که مظهر صفتش شد

ممکن اول   صفه واجب

۱۸۷   ۱۸۷

تابع او ارزش روان و دوا بیست

تابع او یکصد و هشتاد و شش است

ابجد

در عقب او مقام عبد علی شد

عبد علی که بعد از یکصد و هشتاد و هفت است

۱۸۶

کس نه مصلی جز او در این میدا بیست

مصلی تابع محلی است بلا فاصله

بهر مصلی بغیر عبد علی کس

ممکن اول   صفه واجب   عبد علی

۱۸۷   ۱۸۷   ۱۸۶

آیه نه با آیه اش لبس او میزا بیست

واجب نفسش محمد و علی آمد

محمد و علی   نفس واجب   تابع محمد علی

۲۰۲   ۲۰۲   ۲۰۱

تابع این هر دو او اخو المصلی بیست

المصلی

۲۰۱

شد علی و چار ابجدش مصدق

با دو صد و یک هو ابجدش هم بیست

یعنی نور ابجد [illegible] ۲۰۲

علی و ۴۰ ۱۱۴

الحق ۱۱۴

مو ابجد ۲۰۱

الجمع ۲۰۱

مو ابجد ۲۰۱

جای مصلّی پس از محمد و چار است

بعد از محمد و چار که نود و شش است
نود و هفت است

چیه اش ذکر این خجسته بیان است

چیه مصلی
۹۷

میشد جز احیاء اهل آل محمد

احیاء اهل آل محمد
۳۸۶

کز کمال صفه که واجب شناسست

کز کمال صفه الواجب
۳۸۶

قرب واجب نهایتش زاین جا

غایه قرب واجب
۳۸۶

شد عوض این هر دو را یکی سزاست

[illegible] قصد واجب آمده جا که

مظهر تفصیل این نکو بیان است

[illegible]

می کند اکراه پس کراهة اظهار ضدّعلی کراهة
۲۳۱ ۲۳۱

ضدّ علی با کراهتش بیزار است

اولیاء العصیان

الله حبب الیکم الایمان وزینه فی قلوبکم وکره الیکم الکفر و الفسوق

اولئک هم الراشدون

عدد الابیات الی هنا

نامه چه آحادی و آتی و عشری
۵۵۵

سیر الخجسته فاصول [illegible]

مرتبه از سیر خمسه را میدان از [illegible] است
۵۵۵

کلمات الله

با کلمات الله اقتراب گزیده
۵۵۷

مجلّی کلمات الله که [illegible]

با کلمات مجلیش قربان است
۵۵۶

مصلّی او که عدد از این [illegible]

اجل الکلمات
۵۵۶ که عدد کلمات نامه

چون کلمات مجلی است آیتش
۵۵۶

این نامه که مصلّی از مجلّی

اسم مجلّی که اجل الکلمات

فرع و مصلّی پیش زنام رو ان است

نامه بنام آمد احتجاج موازین با الف و لام و خود همین است

احتجاج الموازین
۵۶۱

عدد ابیات نامه
۵۶۱

۱۴۱۷

نام شد این نامه را بستان التبیان — بیان التبیان ۵۵۷

معنی وصورة در او فصیح بیان است — عدة المنظومه ۵۵۷

نامه دلالة کننده شد بر تکلم — دلالة التکلم ۵۶۰

عدة اورا دلالتش گویان است — عدة الآلات ۵۶۰

کرده تکلم ادله را از خود اظهار

این صفه از نام نامه نیز عیان است — عدة المنظومة ادنیها ۵۶۱

ونهلیش نام احتجاج موازین — ادلة التکلم ۵۶۱

بالف ولام خود همین میزان است — احتجاج الموازین ۵۶۱

نام گلستان بنامه آمده میزان — گلستان ۵۶۱

بیات طرف گلستان مکان گشاده آن — عدة الابیات ۵۶۱

جای گلستان ادلة الکلمات است — گلستان ۵۶۱

ادلة الکلمات گشته را و معنی در اوش مکان است

۵۶۲ بنای گلستان و ادلة الکلمات آنه عداد

[illegible] بیان آن

کتاب علم ۵۶۳

علم کتاب ۵۶۳

عدة ابیات الکتاب ۵۶۳